

در این کار، احتیاج به امری که امثال آن برایش مشکل و تکلف آور باشد، نداشته است.

نکته ظریفی که در ظاهر این آیه باید مورد توجه قرار گیرد، کلمه «آتینا» است. خدای سبحان می‌فرماید: «حکمت را ما دادیم». پس معلوم می‌شود که باید لطف خدا شامل حال انسان شود تا یادگیرنده که «شکر» خدا را به جای آورد و این فهم شکر، چیزی نیست که هر کس به اختیار خودش بتواند به آن نائل شود. بلکه این لطف خداست که انسان به حدی از فهم و عقل برسد که بفهمد، باید خدا را شکر کند و بدین ترتیب از درجه حیوانیت عبور کرده، به مرتبه واقعی انسانیت برسد. از اینجا معلوم می‌شود که مسأله شکر خدا و رسیدن انسان به درجه فهم آن، چه اندازه اهمیت دارد. چرا که همه حکمت در این امر خلاصه شده و خدای متان، به خاطر این لطف و احسان، بر جناب لقمان منت نهاده است. بنابراین باید موضوع «شکر خداوند» بسیار جدی و اساسی تلقی شود و نباید به عنوان یک حکم فرعی و جزئی، به آن نگاه کرد.

موعظه لقمان به فرزندش

وقتی چنین حکمتی به جناب لقمان داده شد، ایشان به موعظه پسر خود پرداخت. خدای متعال موعظ لقمان به پسرش را چنین بیان کرده است:

«وَ إِذْ قَالَ لُقْمَانُ لِابْنِهِ وَ هُوَ يَعِظُهُ يَا بُنَيَّ لَا تُشْرِكْ بِاللَّهِ إِنَّ الشُّرْكَ لَظُلْمٌ عَظِيمٌ»^۱

شکرگزار باشد، صرفاً به نفع خودش شکر کرده است. و هرکسی کفران کند، خداوند، بی‌نیاز و در خور ستایش است.

خداوند در این آیه فرموده است که ما به لقمان «حکمت» عطا کردیم و خود در تفسیر حکمت، تعبیر «أَنْ اشْكُرْ لِلَّهِ» را آورده است. یعنی «خدا را شکر کن» را به او بخشیدیم. این نحوه بیان، به زیبایی هر چه تمامتر، هم موهبت الهی به لقمان و هم نحوه عطا آن را توضیح می‌دهد. «خدا را شکر کن» چگونه قابل بخشش است؟ مسلماً به صرف گفتن و امر کردن، این بخشش صورت نمی‌گیرد. امر به شکر کردن، در مورد کسی مفید و نافذ است که در مرتبه‌ای از معرفت و عقل و فهم باشد که هم اهمیت آن امر را بشناسد و هم حُسن آن را تا حدّ و جوب عمل به آن تشخیص دهد. در آن صورت، چه بسا اصلاً نیازی به گفتن و امر کردن نباشد و او با همان عقل و فهم عطا شده، به ضرورت شکر خداوند برسد.

در بیان همین آیه مبارکه، از امام موسی بن جعفر علیه السلام روایت شده که خطاب به «هشام» فرمودند:

يَا هِشَامُ إِنَّ اللَّهَ تَعَالَى... قَالَ: وَ لَقَدْ آتَيْنَا لُقْمَانَ الْحِكْمَةَ قَالَ: الْفَهْمُ وَ الْعَقْلُ^۱.

یعنی منظور از حکمت داده شده به لقمان در آیه شریفه، «فهم» و «عقل» است. به این ترتیب، نحوه اعطای «خدا را شکر کن» به لقمان فهمیده می‌شود. در حقیقت، خدای متعال، فهم و عقل و معرفتی به او بخشید، تا به برکت آن، خود تشخیص دهد که باید خدا را شکر کند. او

خود به ایشان عطا فرموده است. پس در شکرگزاری از خداوند، پرهیز از مصادیق شرک الزامی است؛ چه، اساس شکر، توحید در بندگی خداست.

شکر، لازمه بندگی

پایه و اساس شکر خداوند این است که انسان در بندگی او اخلاص داشته باشد و در هیچ شرایطی به خضوع در غیر پیشگاه خدا راضی نشود. چنین کسی می تواند به مرتبه شکر پروردگار نائل شود. در حقیقت، شکر، از اعتقاد عمیق به توحید برمی خیزد و هر مقدار این اعتقاد در انسان ضعیف تر باشد، کم تر شکرگزار خدا خواهد بود. در قرآن کریم می خوانیم:

«وَأَشْكُرُوا لِلَّهِ إِنْ كُنْتُمْ إِيَّاهُ تَعْبُدُونَ»^۱

خدا را شکر کنید، اگر فقط او را بندگی می کنید.

یعنی لازمه اینکه انسانی فقط خدا را عبادت کند، این است که او را شکر کند. «عبادت» منتهای خضوع و اطاعت محض از معبود است. نهایت خواری و تذلل در پیشگاه او، به خاطر خود او، نه به فرمان دیگری است. شکر نیز برخاسته از همین بندگی خالصانه است. هر قدر این اخلاص در بندگی ناقص باشد، تحقق شکر هم ناقص می شود. لذا به توصیه جناب لقمان، برای اینکه شاکر خدای متعال باشیم، نخست باید اعتقاد به توحید واقعی در ما محقق گردد. زیرا طبق بیان قرآن، لازمه بندگی کردن خدا، شکرگزاری از نعمت های او می باشد:

۱- بقره / ۱۷۲.

و هنگامی که لقمان، در حالی که پسرش را موعظه می کرد به او گفت: ای پسرکم به خدا شرک نوز، همانا شرک ظلم بزرگی است.

لقمان در مقام موعظه به پسرش گفت: کسی را با خدا شریک نکن و از شرک به خدا دوری کن. آیا این توصیه، با آن حکمتی که خدا به لقمان بخشیده ارتباطی ندارد؟ این سفارش لقمان به فرزندش، دقیقاً برخاسته از آن حکمت عطا شده به او است. چون ایشان به درجه ای از فهم و عقل رسیده بود که لزوم شکر پروردگار را با همه وجودش می یافت؛ لذا در مقام موعظه به پسرش او را به نفی شرک سفارش کرد، تا او را متذکر کند که شاکر بودن در پیشگاه خدا اقتضا می کند که انسان فقط بنده او باشد و سر به آستان دیگری نساید.

بدیهی است که هیچکس به اندازه خداوند بر انسان حق ندارد. چون همه نعمت ها از او است و اگر هم انسانها توانایی انجام کاری و خدمتی نسبت به یکدیگر پیدا می کنند، به برکت نعمت های او است. شکرگزاری به پیشگاه خداوند منان اقتضا می کند که انسان به این حقیقت توجه داشته باشد و بنابراین برای هیچ کس در عرض خدا و مانند او احترام و ارزش قائل نشود. در دوست داشتن قلبی، در خضوع کردن و اطاعت نمودن و... کسی را شریک خداوند قرار ندهد. این حقی است که او بر ما بندگان دارد. اگر کسی به این واقعیت توجه نکند یا در عمل کوتاهی نماید، در واقع، حق خدا را ضایع کرده و به او «ظلم» نموده و نسبت به او کفران نعمت کرده است. از این رو، شکرگزارنده به پیشگاه خدای متعال باید از هر نوع شرکی نسبت به او پرهیز کند. این همان سفارش لقمان به فرزندش می باشد و در حقیقت تجلی حکمتی است که خدا از روی فضل

«وَ اشْكُرُوا نِعْمَةَ اللَّهِ إِنَّ كُتُوبَكُمْ إِنِّي أَنَا تَعْبُدُونَ»^۱

شکرگزار نعمت خدا باشید، اگر فقط او را عبادت می‌کنید.

پس اخلاص در بندگی خدا از شکر نسبت به نعمت‌های او برمی‌خیزد و به شکرگزاری بیشتر در پیشگاه او می‌انجامد.

رسیدن به مرز انسانیت به وسیله شکر

پیامبر اسلام و اهل بیت گرامی ایشان علیهم السلام - که مربیان توحید هستند - در ابتدای هر کاری لب به ثنای الهی گشوده و خدا را حمد نموده، و اهمیّت و راه شکرگزاری او را به ما آموزش داده‌اند. امام سجّاد علیه السلام صحیفه سجّادیه را با حمد و ستایش خدای یکتا آغاز نموده‌اند. در عنوان اولین دعای صحیفه آمده است:

كَانَ مِنْ دُعَائِهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ إِذَا ابْتَدَأَ بِالْدُعَاءِ بَدَأَ بِالتَّحْمِيدِ لِلَّهِ عَزَّوَجَلَّ وَ الثَّنَاءِ عَلَيْهِ.

همه این دعا درباره حمد و ستایش خداست. در فرازی از دعا - که شاهد بحث ما می‌باشد - آمده است:

الْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِي لَوْ حَبَسَ عَنْ عِبَادِهِ مَعْرِفَةَ حَمْدِهِ - عَلَى مَا أَبْلَاهُمْ مِنْ مَنِّهِ الْمُتَابِعَةِ وَ اسْبَغَ عَلَيْهِمْ مِنْ نِعْمِهِ الْمُتَظَاهِرَةِ - لَتَصَرَّفُوا فِي مَنِّهِ فَلَمْ يَحْمَدُوهُ وَ تَوَسَّعُوا فِي رِزْقِهِ فَلَمْ يَشْكُرُوهُ. وَ لَوْ كَانُوا كَذَلِكَ لَخَرَجُوا مِنْ حُدُودِ الْإِنْسَانِيَّةِ إِلَى حَدِّ الْبَهِيمِيَّةِ، فَكَانُوا كَمَا وَصَفَ فِي مُحْكَمِ كِتَابِهِ: «إِنَّ هُمْ إِلَّا

كَالْأَنْعَامِ بَلْ هُمْ أَضَلُّ سَبِيلًا^۱ وَ الْحَمْدُ لِلَّهِ عَلَى مَا عَرَفْنَا مِنْ نَفْسِهِ وَ الْهَمْنَا مِنْ شُكْرِهِ^۲.

حمد، مخصوص خدایی است که اگر شناخت حمد و سپاسگزاری خود را نسبت به عطایای پی در پی خود - که وسیله آزمایش آنهاست - و نیز نعمت‌های پیوسته‌ای که بر ایشان به طور کامل ارزانی داشته، محروم می‌ساخت، در آن صورت، از مواهب و نعمت‌های الهی استفاده می‌کردند، اما خدا را حمد نمی‌کردند و در روزیش گشایش می‌یافتند (با فراخی و وسعت، از رزق و روزی خدا استفاده می‌کردند)، ولی شکر او را به جا نمی‌آوردند. و اگر چنین بودند، آن وقت از مرزهای انسانیت خارج شده، به جرگه چارپایان می‌رفتند و آن‌گونه می‌شدند که خدا در کتاب محکم خود (قرآن) وصف کرده است:

«آنها نیستند مگر چون چارپایان بلکه گمراه‌تر از آنان» و حمد و سپاس خدای را که خود را به ما شناسانده و شکر خود را به ما الهام نموده است.

از بیان نورانی امام سجّاد علیه السلام می‌فهمیم که اگر خدای متعال، فهم و شناخت «حمد» خودش را به بندگان عطا نکرده بود، آنها از این نعمت بزرگ محروم می‌ماندند. پس اینکه انسان بفهمد و عقلش برسد که باید خدا را حمد کند، اکتسابی نیست و مانند همه معرفت‌های دیگر، صنع خود خداست^۳ و اگر خدا باب حمد خودش را بر بندگان نمی‌گشود تا

۱- فرقان / ۴۴.

۲- صحیفه سجّادیه، دعای اول.

۳- این مطلب در مباحث حلقه اول به تفصیل مورد بحث واقع شد.



امام علیه السلام در پاسخ به این سؤال که اگر خدا این معرفت را به بندگان عطا نمی کرد چه می شد، بیان بسیار زیبا و روشنی فرموده اند: مردم از نعمت های بیکران الهی - که از سرمنت و بدون هیچ استحقاقی به آنها عطا کرده است - پی در پی استفاده می کردند و غافل از اینکه خدا می خواهد به این وسیله بندگان را امتحان کند، از ستایش و شکرگزاری نسبت به او دریغ می ورزیدند. در این صورت، مانند چار پایان و بلکه گمراهتر از آنان می شدند.

تعبیری که در بیان عطای نعمت در این دعا به کار رفته، فعل «ابلا هُم» است. «ابلی» مانند «ابتلی» معنای امتحان را در بردارد؛ همان طور که در قرآن کریم درباره امتحان حضرت ابراهیم علی نبینا و آله و علیه السلام تعبیر «ابتلی» به کار رفته است:

«وَ إِذِ ابْتَلَىٰ إِبْرَاهِيمَ رَبُّهُ بِكَلِمَاتٍ...»^۱

وقتی خدا ابراهیم را به کلماتی امتحان کرد.

خداوند چون می خواسته حضرت ابراهیم علیه السلام را امتحان کند، تعبیر «ابتلی» را به کار برده است.

در اینجا نیز امام علیه السلام، واژه «ابلی» را استفاده فرموده اند که معنای امتحان الهی را می رساند. پس اگر خدا «معرفت حمد» خودش را به بندگان عطا نمی کرد، هرگز در این امتحان پیروز نمی شدند و نعمت های بی دریغ الهی را صرف می کردند، بدون اینکه حمدا و را به جا آورند.

انسانی که «معرفت حمد» به او تفضّل نشده است، با فراخی و وسعت، از رزق و روزی خدا بهره می گیرد، ولی شکر خدا را نمی کند.

آنها بفهمند که باید او را شکر کنند، این باب برای همیشه بسته می ماند. البته حمد کردن، فعل اختیاری ماست، ولی معرفت حمد، صنع خداست. تا این معرفت برای ما حاصل نشود، زمینه ای برای حمد اختیاری ما به وجود نمی آید.

معرفت «حمد»

معرفت «حمد»، از بزرگ ترین نعمت های خدا بر ما انسانهاست که نوعاً مورد غفلت و بی توجهی قرار می گیرد و کمتر کسی به نعمت بودن آن توجه می کند. برای تنبه به این موهبت الهی، باید بدانیم که ممکن بود خداوند انسان را بیافریند و نعمت های بی شماری هم به او ببخشد، اما معرفت حمد و سپاس مُنعم را به او ندهد. این معرفت، چیزی غیر از معرفت خدا و غیر از معرفت نعمت های خداست. لازمه شناخت خدا و نعمت های او، این نیست که انسان، لزوم حمد خدا و حُسن این کار را بفهمد. به عنوان مثال «سلامتی» از نعمت های بزرگ خداست که بسیاری اوقات، مورد غفلت و بی توجهی انسان قرار می گیرد. اما فهم نعمت بودن سلامتی یک مطلب است و فهم اینکه انسان سزاوار است به خاطر این نعمت، شکرگزار خدای مهربان باشد، مطلب دیگری است. ممکن بود خدای تعالی فهم نعمت سلامتی را به انسان ببخشد، ولی فهم این وظیفه را که باید شکرگزار نعمت الهی باشد، به او عطا نکند.

بنابراین «معرفت حمد خدا» نعمت بسیار بزرگ و در عین حال لطیفی است که فهم نعمت بودن آن، با تذکر امام زین العابدین علیه السلام، به فضل الهی برای انسان روشن می گردد.



بدین ترتیب، از مرزهای انسانیت خارج شده، به حدّ بهیمیّت می‌رسد؛ یعنی به درجهٔ چارپایان تنزّل نموده، چه بسا از آنان هم پست‌تر گردد:

«إِنَّ هُمْ إِلَّا كَالْأَنْعَامِ بَلْ هُمْ أَضَلُّ سَبِيلًا.»^۱

آنها نیستند مگر مانند چارپایان، بلکه گمراه‌تر از آنان.

طبق فرمایش امام علیه السلام «شکر خداوند»، وجه تمایز انسان و حیوان است. «معرفت حمد» زمینهٔ انجام آن را برای انسان فراهم می‌کند.

در ادامهٔ دعا، امام سجّاد علیه السلام دو نعمت بزرگ الهی را مطرح می‌کنند و به خاطر آنها به درگاه خداوندشکر می‌گزارند:

الْحَمْدُ لِلَّهِ عَلَىٰ مَا عَرَفْنَا مِنْ نَفْسِهِ وَ الْهَمْنَا مِنْ شُكْرِهِ.

خدای را حمد که خود را به ما شناسانده و شکر خود را به ما الهام نموده است.

بدون شک، بزرگترین نعمت خدا بر بندگان، این است که خود را به آنها شناسانده است. پس از آن، نعمت «الهام شکر» به آنهاست.

اگر خدا معرفت خود را به ما نداده بود و شکرش را به ما الهام نکرده بود، آنگاه «معرفت خدا» را هم نعمت نمی‌دانستیم و نمی‌فهمیدیم که خدای سبحان، چه لطفی به ما کرده و چه ممتنی بر ما نهاده، که معرفتش را به ما عطا کرده است. در نتیجه، شکر آن را به جای نمی‌آوردیم. الهام شکر توسط خدای متعال به واسطهٔ اعطای نور عقل به انسان است که او را از حیوان ممتاز و برتر قرار می‌دهد و انسان به لطف پروردگار، لزوم شکر مُنعم را می‌فهمد.

درس دوم: شکر مُنعم

مُنعم دانستن خدا

انسان با تأمل در حال خود می‌یابد که همهٔ کمالاتی که نصیب او شده، از جانب خداست. پروردگار مهربان - بدون اینکه استحقاقی در کار باشد - نعمت‌های بسیاری به او ارزانی کرده است. نفسی که همواره باعث رسیدن اکسیژن به اعضاء و جوارح می‌شود، اگر اندک زمانی دیر برسد، انسان متکبر را خوار و ذلیل می‌سازد. مابه خوبی می‌یابیم که آمد و شد نفس‌ها در اختیار ما نیست. اگر خدای مهربان، لحظه‌ای این لطف خویش را از ما دریغ نماید و مقداری آب، راه تنفس ما را مسدود گرداند، آنگاه متوجه می‌شویم چه نعمتی از ما سلب شده و نفس‌هایی که تا کنون کشیده‌ایم، جز عنایتی از طرف خدا نبوده است.

همچنین انسان، خود را عاقل می‌یابد، ولی خوب می‌داند که عاقل بودنش به اختیار خودش نیست و عقل نیز نعمتی است که بدون

